Archive of SID

ادب فارسی، سال ۱۱، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، شمارهٔ پیاپی ۲۸

10.22059/jpl.2021.332639.1974
Print ISSN: 2251-9262//Online ISSN: 2676-4113
https://jpl.ut.ac.ir/

نوع و کارکرد راوی در روایت‌های داستان «رستم و سهراب»

چیمن خوشنمای بهرامی
دانشجوی دکتری زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه کردستان
تیمور مالمیر*
استاد گروه زبان و ادبیّات فارسی دانشگاه کردستان

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۷/۲۷، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵
(از ص ۱۷۷ تا ۱۹۵)
علمی-ترویجی

چکیده

داستان‌های حماسی و پهلوانی به شیوه‌های گوناگون بازسازی شده‌اند. طومارهای نقّالی و روایت‌های عامیانه و مردمی، محملی برای بازآفرینی این داستان‌ها هستند. مصنّف شاهنامه، نویسندگان و نقّالان طومارها و روایتگرانی که داستانی را سینه‌به‌سینه نقل می‌کنند، هریک متناسب با اهداف و نگرهٔ خود برای بازگوکردن داستان، راوی و زاویهٔدید خاصّی را برمی‌گزینند. در این پژوهش، نوع و کارکرد راوی و زاویهٔدید را در روایت‌های داستان «رستم و سهراب» بررسی کرده‌ایم. پرسش تحقیق آن است که راویانِ روایت‌های این داستان، هریک چگونه و با چه دیدگاهی بخش‌هایی از داستان را برجسته می‌کنند یا به نسبت اصل داستان، آن را به‌صورتی متفاوت یا با نگرشی دیگرگون نقل می‌کنند؟ نتیجهٔ تحقیق نشان می‌دهد نگاه راویان روایت‌های مختلف داستان رستم و سهراب، مبتنی بر تقدیرباوری است. راوی شاهنامه با ذکر جزئیّات یک واقعه همراه با مکث و تأمّل یا کلّی‌نگری و حذف، گفتمانِ خاصّ و موردِنظر خود را رقم می‌زند. راوی طومار، راوی مداخله‌گر است؛ مدام در پی افشا، قضاوت و تفسیر است و برای پذیرش و مقبولیّت هرچه بیشترِ قهرمان، او را باورمند به دین و مذهب معرّفی می‌کند. در طومارها، به سبب مکان اجرا و مخاطبان نقّالی، کنشِ «شخصیّت» بر مبنای پسند جامعه و فرهنگ متداول زمانه ساخته شده است. نگاه راوی به زن در شاهنامه با روایت طومارها متفاوت است. راویان دربارهٔ نبرد گردآفرید و سهراب، در تمام روایت‌ها یک نگاه دارند و آن مبتنی بر غلبهٔ نیرنگ گردآفرید بر جنبهٔ جنگاوری اوست.

واژه‌های کلیدی: تقدیرباوری، داستان رستم و سهراب، شاهنامه، نوع و کارکرد راوی، طومار نقّالان.

*. رایانامهٔ نویسندهٔ مسئول: t.malmir@uok.ac.ir

www.SID.ir

Archive of SID

۱. مقدّمه

داستان رستم و سهراب به چند شکل روایت شده است؛ امّا روایت شاهنامهٔ فردوسی شهرت بیشتری یافته است. این داستان در طومارهای نقّالی و روایت‌های مردمی نیز نقل و روایت شده است. این آثار به‌عنوان متون روایی دارای سه عنصر راوی، متن و داستان هستند. «راوی» بازنمایندهٔ داستان است و ساخته‌وپرداخته‌کردن داستان در متون روایی بر عهدهٔ اوست (لوته، ص ۳۲). راوی در بازآفرینی هر داستان ممکن است باورها و جهان‌بینی خود را با استفاده از شخصیّت‌پردازی، زبان و توصیف رخدادها به مخاطب یا خوانندهٔ متن منتقل کند. دیدگاه راوی از جمله عواملی است که بر خوانش، معناسازی و تفسیر خواننده اثر می‌گذارد.

نقّالان با روایت داستان‌هایی که بازتاب احساسات، عواطف، آرزوها، پسندها و باورهای تودهٔ مردم و یادآور شکوه گذشتهٔ آن‌ها بود، زمینه‌های افزایش علاقه‌مندی عموم مردم به شنیدن و دیدن نقّالی را فراهم می‌کردند. با وجود سنّت زندهٔ نقّالی، شاهنامه در هر اجرا در معرض بازسرایی است (← دیویدسون، ص ۷۹). هنگامی که داستانی بارها بازسازی و نقل می‌شود، در هر روایت، جنبه‌ای از داستان مورد توجّه قرار می‌گیرد و ممکن است قسمت‌هایی از آن به‌نسبتِ روایت‌های دیگر حذف شده باشد؛ بدین سبب است که گفته‌اند ناهمسانیِ روایت‌ها معنادار است (فلودرنیک، ص ۲۶-۲۷). هر طومار نقّالی، روایت متفاوت و قابل تأمّلی از داستان‌های حماسی است. در فرآیند بازپیکربندی روایت حماسی در کنار عناصر اصلی، عناصر دیگری وارد متن روایی می‌شوند که برآیند زمینه‌های فردی و اجتماعی مصنّف هستند. تغییرات مورد نظر مصنّف، عمدتاً به کمک راوی تحقّق می‌یابد.

پرسش اصلی مقاله این است که راویانِ روایت‌های رستم و سهراب به‌منظور تأثیرگذاری بر مخاطبان یا تعیین نوع خوانش، درک و تفسیر داستان، به چه شیوه‌ای عمل کرده‌اند؟

پیکرهٔ این پژوهش عبارت است از داستان رستم و سهراب در شاهنامهٔ فردوسی، طومار رستم و سهراب مرشدعبّاس زریری، تصحیح دوستخواه (۱۳۶۹)؛ هفت‌لشکر، تصحیح افشاری و مداینی (۱۳۷۷)؛ طومار نقّالی شاهنامه، تصحیح آیدنلو (۱۳۹۱) و برخی روایت‌های مردمی در آثاری چون فردوسی‌نامه، گردآوری انجوی‌شیرازی (۱۳۶۹) و «داستان رستم و سهراب به روایت قوم لک».

به‌منظور دریافت میزان و چگونگی نقش مصنّفان در تکوین روایت‌های حماسی، نحوهٔ عملکرد راوی و تأثیر او را در کنش‌های مشترک داستان رستم و سهراب تحلیل می‌کنیم.

داستان رستم و سهراب از جنبه‌های مختلفی تحلیل و بررسی شده است. برخی از این پژوهش‌ها معطوف به تصحیح و شرح ابیات است که در حوزهٔ پژوهش حاضر نیست؛ در اینجا به معرّفی مواردی می‌پردازیم که با روایت‌شناسی داستان مرتبط باشد.

www.SID.ir

Archive of SID

آهنگرنژاد و حیدری به نحوهٔ پرسش سهراب از مادرش، تهمینه، دربارهٔ اصل و نسب خود پرداخته‌اند. آن‌ها دربارهٔ برخورد تند سهراب با تهمینه در پرسش از نام پدر، تحلیلی بر مبنای روایت نقّالان و شاهنامهٔ کُردی انجام داده‌اند. در این تحلیل به ابیاتی از شاهنامهٔ کردی اشاره شده که بیانگر برتری سهراب بر همسالان است و همین موضوع باعث می‌شود همسالان سهراب در مقابل او کم بیاورند و برای جبران، به او تهمت زنازادگی بزنند (۱۳۹۶: ۲۵).

برخی از محقّقان، این داستان را از جنبه‌های روایی بررسی کرده‌اند (راستی‌پور، ۱۳۹۹و فلاح، ۱۳۸۵). توصیف وجوه روایی داستان نیز مورد توجّه بسیاری از پژوهشگران بوده است. محمّدی و بهرامی‌پور (۱۳۹۰) نقش فردوسی به‌عنوان راوی، نوع ارتباط و نگرش وی را در داستان رستم و سهراب تأثیرگذار می‌دانند. موسوی و همکاران (۱۳۹۲) عنصر داستانی «کشمکش» را در داستان رستم و سهراب بررسی کرده‌اند؛ روساخت و لایه‌های ژرف‌ساخت داستان را از دیدگاه عناصر داستانی و جنبه‌های روانی آن واکاویده‌اند.

رضایی‌دشت‌ارژنه و اللّه‌بخش‌زاده (۱۳۹۴) با بررسی پی‌رنگ در داستان‌های شاهنامه، معتقدند پی‌رنگ داستانِ رستم و سهراب نااستوار و سست است. فلاح و افشاری (۱۳۹۵) براساس نظریّهٔ روایت‌شناسی کلود برمون به تحلیل داستان رستم و سهراب در شاهنامه پرداخته‌اند. پناهی (۱۳۹۵) سازوکار روایی نقّالان داستان رستم و سهراب را در دو محور اصلی «قرینه‌سازی» و «دلیل‌تراشی» بررسی کرده است. از نظر وی، نقّالان با ابهام‌زداییِ زبان مؤجز حماسه و اسطوره، به تکمیل یا تفسیر روایت داستانی پرداخته‌اند.

در برخی از پژوهش‌ها، شخصیّت تهمینه بررسی شده است. سرکاراتی معتقد است تهمینه دارای ویژگی‌های «پری» پیش از ظهور زرتشت است (۱۳۵۰: ۲). مختاریان معتقد است ازدواج رستم و تهمینه و فرزندی که حاصل این آشنایی یک‌شبه است، داستانی هشداردهنده است؛ فرزندی که جایگاه او از لحاظ قومی مشخّص نیست؛ زیرا فرزند از نیروی پدر بهره‌مند است و میان او و پدر جنگ درمی‌گیرد. در این‌گونه داستان‌ها، زنانی که به سراغ پهلوان قوم بیگانه می‌روند، ویژگی‌های اغفالگرانه دارند (مختاریان، ص ۱۵۷-۱۶۵).

کزّازی، مطابق اسطورهٔ آفرینش در نظر مزدیسنا و آنچه محقّقان پیش‌تر دربارهٔ سیاوش گفته‌اند (← مسکوب، ص ۱۷-۲۹)، سهراب را با سیاوش یکسان تلقّی کرده است؛ او می‌نویسد:

> سهراب در این داستان که بازتابی از افسانهٔ کهن آفرینش است، تندیسه و نمادی است از گومیچشن، از آفرینش آمیخته (کزّازی، ص ۷).

www.SID.ir

Archive of SID

۲. راوی و روایت

راوی و زاویهٔدید از عناصر مهمّ داستان هستند. نوع راوی و زاویهٔدید بر درک و فهم مخاطب از داستان تأثیر دارد. وجود هر روایت متضمّن وجود یک راوی است. برخی از منتقدان برای راوی، وجودی حقیقی قائل‌اند و او را دارای هویّت می‌دانند. آن‌ها معتقدند راوی فردی است که در داستان حضور دارد و روایتی را نقل می‌کند. منتقدانی نظیر بارت، توماس مان، کایزر، هامبورگر، ریکاردو، واین بوث و استانزل سه نظریّهٔ «روح روایت»، «نقش روایتی» و «نویسندهٔ ثانی» را مطرح می‌کنند. بارت، راوی را دارای تعیّن نمی‌داند. برخی معتقدند راوی، روح روایت است؛ روحی که در همه‌جا ناظر است و از نظر دستوری فقط در قالب سوم‌شخص می‌توان از آن سخن گفت. برخی راوی را دارای هویّت و شخصیّت نمی‌دانند و معتقدند داستان در پشت نقاب راوی، خود را روایت می‌کند و از دیدگاه هامبورگر، راوی فقط اشیا و اشخاص را روایت می‌کند. واین بوث، راوی را منِ دوم نویسنده یا نویسندهٔ ثانی می‌داند. استانزل با توجّه به نظریّهٔ دستورزبان گشتاری چامسکی اعتقاد دارد شکل‌های مختلف راوی تنها در روساختِ داستان وجود دارد و در روند تولید و خلق داستان نقشی ندارد. از دید ژان ریکاردو، روایت و راوی تفکیک‌ناپذیرند (اخوّت، ص ۸۸-۹۳).

در ادبیّات داستانی، هر اثر روایی دارای چهار سطح نویسندهٔ واقعی، خوانندهٔ واقعی، راوی و روایت‌شنو است؛ امّا نوع دیگری از روابطِ ارتباطی میان راوی/شنوندهٔ روایت وجود دارد: «نویسندهٔ فرضی» و «خوانندهٔ فرضی». نویسندهٔ فرضی حاصل ایده‌پردازی خواننده‌ای است که برای یافتن هدفِ اثر بر اساس خوانشی از متن، سعی در فهمِ معنای اثر دارد. خوانندهٔ فرضی، «هم‌عصر» اثر است و با دیدگاه‌های نویسندهٔ آن موافق است (فلودرنیک، ص ۸۲-۸۳). آنچه راوی می‌آفریند، ترکیبی از روایت اصلی با خواست فرهنگ حاکم برجامعه و پسند روایت‌شنو است. خواننده، جهان داستان را بازسازی می‌کند و برای این کار باید دلالت‌های متنی و اهداف ارتباطی نهفته در پسِ موقعیّتِ روایی را هم استنباط کند؛ زیرا از این طریق باید به اهدافی دست پیدا کند که کار آفرینندهٔ متن را در گزینش برخی نشانه‌های متنی به جای دیگر نشانه‌های ممکن توجیه می‌کند (هرمن، ص ۴۴).

ریمون-کنان از راویِ متفاوت داستانی و همانندداستانی نام می‌برد. راوی متفاوت‌داستانی در داستان حضور ندارد و راوی همانندداستانی به‌سبب برخی آشکارسازی‌های «شخصی»، در داستان حضور می‌یابد (ریمون-کنان، ص۱۳۰). راویان فراداستانی اگر غایب باشند، ویژگی همه‌چیزدانی خواهند داشت. این‌گونه راویان با افکار و احساسات درونی شخصیّت‌ها آشنا هستند و از گذشته، حال و آینده آگاه‌اند. همچنین از آنچه در تنهایی شخصیّت‌ها می‌گذرد و اتّفاق‌هایی که هم‌زمان در جاهای مختلف رخ می‌دهد، باخبرند (همان، ص ۱۳۰-۱۳۱).

www.SID.ir

Archive of SID

راوی را از نظر خصلت دیدگاه‌ها به چند نوع تقسیم می‌کنند: راوی بی‌طرف، راوی دخالتگر (راوی مفسر یا فضول)، راوی خودآگاه، راوی غیرموثّق، راوی قابلِ اعتماد (راوی معتمد یا معتبر)، راوی موجّه یا جهت‌داده‌شده (بی‌نیاز، ص ۸۷-۸۸).

۳. تطبیق و تحلیل کنش‌های داستان در روایت‌های مختلف

۳-۱. رفتن رستم به سمنگان

داستان رستم و سهراب در شاهنامه، با رفتن رستم به سمنگان برای شکار آغاز می‌شود. گوری شکار می‌کند و می‌خورد. پس از آن به خواب می‌رود. راوی در آغاز، شنونده را از دیرینگی داستان آگاه می‌کند، سپس از روایتگری یاد می‌کند که داستان را از او شنیده است. راوی با گفتن «غمی بُد دلش ساز نخچیر کرد» (فردوسی، ص ۱۱۹)، دربارهٔ حالت روحی و درونی شخصیّت داستان به خواننده آگاهی می‌دهد؛ بدین صورت، حضور خود را در داستان اعلام می‌کند. رستم به دنبال شکار به مرز توران می‌رسد. پس از شکار و خوردن گور بریان می‌خوابد. تورانیان، رخش را می‌یابند و با خود به شهر می‌برند. رستم به سبب گم‌شدن اسبش اندوهگین می‌شود. جای پای رخش را پی می‌گیرد تا به سمنگان می‌رسد (همان: ۱۱۹). راویِ داستان شاهنامه، رفتن رستم به سمنگان و گم‌شدن رخش را بدون ذکر جزئیّات روایت می‌کند.

هدف رستم از رفتن به سمنگان، در طومار زریری، شکار و یافتن غذا عنوان شده است و هیچ اشاره‌ای به حالت روحی رستم ندارد. رستم از زابل به سوی شکارگاه روانه می‌شود تا به سمنگان می‌رسد. او به‌سبب فراوانی شکار و آب و هوای دلپذیر آن دشت، سه روز در آنجا می‌ماند. روز سوم به کوه باصفایی می‌رسد و در مرتع آن در کنار چشمه، مسندی گسترده می‌بیند و چند شقّه گوشت که به درخت‌ها آویخته شده است (دوستخواه، ص ۲). در این طومار راوی جزئیّات بیشتری از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری رستم در اختیار مخاطب می‌گذارد. در هفت‌لشکر، رفتنِ رستم به شکار، خوردن کباب گور و به‌خواب‌رفتنش، بدون ذکر جزئیّات بیان شده است. عدّه‌ای از مردم سمنگان در آنجا «طرفه‌مرکبی» می‌بینند و کمند بر یال رخش می‌اندازند (افشاری و مداینی، ص ۱۸۳). در طومار نقّالی شاهنامه هنگامی که رستم پس از شکار به خواب می‌رود، ایلخی شاه سمنگان به آنجا می‌رسد و رخش به میان ایلخی می‌رود. فسیله‌بان رخش را به کمند می‌کشد و به نزد شاه می‌برد. شاه از دیدن رخش خوشحال می‌شود و دستور می‌دهد رخش را پنهان کنند (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۴۵۷).

۳-۲. دیدار رستم و تهمینه

در شاهنامه، تهمینه و رستم در خوابگاهِ رستم با هم دیدار می‌کنند. تهمینه به همراه یک کنیز بر بالین رستم حاضر می‌شود. راوی، تهمینه را دختری زیبا و خردمند معرّفی می‌کند. تهمینه پس از

www.SID.ir

Archive of SID

برشمردن صفات نیک خود، به رستم ابراز عشق می‌کند و درخواست می‌کند تا او را به همسری برگزیند؛ چون می‌خواهد از رستم پسری داشته باشد (فردوسی، ص ۱۲۳). راویِ شاهنامه ویژگی‌های خوب و ممتاز تهمینه را برمی‌شمارد و هیچ واژه‌ای که صفتی منفی به او نسبت دهد، در متن دیده نمی‌شود (همان: ۱۲۲).

در طومار زریری، نخستین دیدار رستم و تهمینه پیش از رفتن رستم به کاخِ شاه سمنگان اتّفاق می‌افتد. رستم هنگامی که به سمنگان می‌رسد، برای شکار، چند روز در آن دشت اقامت می‌کند. در یکی از روزها با نقابداری روبه‌رو می‌شود. نقابدار بر رستم بانگ می‌زند و به او حمله می‌کند. رستم می‌خواهد با ملایمت او را آرام کند؛ امّا نمی‌تواند و به‌ناچار با او رزم می‌کند. در هنگام رزم، رستم متوجّه می‌شود حریفش زن است. وقتی او را بلند می‌کند که بر زمین بزند، کلاه‌خود و نقاب دختر می‌افتد و چهره‌اش نمایان می‌شود. دختر، رستم را می‌شناسد؛ چون پیش‌تر وصف او را از پدرش شنیده است (دوستخواه، ص ۳). در این دیدارِ ناگهانی، بخشی از بی‌باکی و جنگاوری تهمینه، برای مخاطب آشکار می‌شود (همان: ۱۲-۲۲، ۳۳-۳۴ و ۳۹-۳۸). رستم از پذیرش دعوت تهمینه به کاخ پدرش سر باز می‌زند و با خود می‌اندیشد:

> در خاک توران، به اغفال زنی در خانهٔ دشمن روم شرط عقل نیست؛ و لو آنکه به او قول داده باشم (همان: ۴).

تهمینه پدرش، سهرم را از حضور رستم آگاه می‌کند. سهرم با جمعی برای آوردن رستم به شهر به سراغش می‌روند؛ رستم را بر سر چشمه‌ای در خواب می‌بینند و برای کشاندن رستم به شهر، اسبش را می‌برند (همان: ۴). تهمینه در این روایت، زمینه‌ساز اجرای نقشهٔ ربودن رخش و حضور رستم در بارگاه سهرم است. رستم پس از بیدارشدن در جست‌وجوی اسب خود به سمنگان می‌رسد. بزرگان به استقبالش می‌روند و او را با احترام به دربار می‌برند؛ امّا از دادن رخش پرهیز می‌کنند. رستم وقتی رخش را می‌یابد، از دسیسهٔ شاه سمنگان آزرده می‌شود و قصد رفتن می‌کند؛ امّا بر اثر پافشاری زنده‌رزم می‌ماند. راوی در اینجا، نیرنگ و دسیسهٔ شاه سمنگان را نشان می‌دهد (همان: ص ۶-۱۱).

راوی در طومار زریری بر اغفالگری و افسونگری تهمینه تأکید دارد و علّت رفتنش را به خوابگاه رستم، نقشه‌ها و خیالاتی می‌داند که تهمینه در سر دارد (همان: ص ۸). گرایش آشکار راوی مبتنی بر «تفسیر توأم با داوری» (چتمن، ۱۳۹۵: ۱۵۳)، با اظهار نظرهای مستقیم دربارهٔ شخصیّت‌ها جلوه می‌کند؛ نمونهٔ آشکار آن را در تفسیر گفتار و رفتار تهمینه می‌توان دید.

رستم در شاهنامه، پیشنهاد تهمینه را برای ازدواج بی‌درنگ می‌پذیرد، درحالی‌که رخش هنوز پیدا نشده است؛ تهمینه به رستم قول می‌دهد رخش را برایش پیدا کند. شرطی که تهمینه برای یافتن رخش می‌گذارد، حاوی این آگهی است که تصمیم رستم برای ازدواج با تهمینه تا حدودی به امید

www.SID.ir

Archive of SID

یافتن رخش بوده است. راوی شاهنامه، رویداد دیدار رستم و تهمینه را به‌طور مؤجز نقل می‌کند. چهرهٔ پری‌گونهٔ تهمینه، بهره‌مندی او از دانش، نیز قولی که برای یافتن رخش به رستم داد؛ دلایلی بود که رستم را برای ازدواج با تهمینه مصمّم کرد (فردوسی، ص ۱۲۳-۱۲۴). در شاهنامه، صفات و ویژگی‌های مثبتی که به تهمینه نسبت داده می‌شود، بیانگر دیدگاه مثبت راوی دربارهٔ این شخصیّت است و از توطئه‌گری تهمینه خبری نیست. در طومار زریری، دیدار ناگهانی تهمینه و رستم پیش از گم‌شدن رخش، بیانگر این نکته است که حضور تهمینه پیش از آنکه اغواگرانه باشد، با هدف شکل‌گیری رویدادهایی طرح‌ریزی شده که قرار است به جنگ میان دو سرزمین منجر شود.

در طومار نقّالی شاهنامه شب‌هنگام دختر پادشاه سمنگان، تهمینه‌بانو، به‌تنهایی به نزد رستم می‌رود. رستم با دیدن او عاشقش می‌شود. تهمینه‌بانو به رستم قول می‌دهد رخش را به او برگرداند به شرط آنکه رستم با او ازدواج کند (آیدنلو، ص ۴۵۸).

در طومار هفت‌لشکر، دیدار تهمینه با رستم همانند روایت شاهنامه است. تهمینه همراه با کنیزی به خدمت رستم می‌آید و خود را دختر پادشاه سمنگان معرّفی می‌کند. تهمینه از رستم درخواست می‌کند او را به کنیزی خود بپذیرد. رستم عاشقش می‌شود و کسی را نزد پادشاه سمنگان می‌فرستد. تهمینه، همان شب به عقد رستم درمی‌آید (افشاری و مداینی، ص ۱۸۴).

داستان ازدواج رستم و تهمینه در طومار زریری بنا به ویژگی طومارهای نقّالی، مفصّل و طولانی است. رستم از دیدن تهمینه و زیبایی خیره‌کنندهٔ او شگفت‌زده می‌شود؛ امّا هنگامی که تهمینه درخواست ازدواج را مطرح می‌کند، رستم خشمگین می‌شود و او را سرزنش می‌کند؛ چون نمی‌خواهد آبرو و اعتبار خود را به خطر اندازد، امّا تهمینه درخواست خود را تکرار می‌کند. تا آنکه رستم راضی می‌شود فردایش او را خواستگاری کند (دوستخواه،ص ۱۱).

کنش شخصیّت بر مبنای پسند جامعه و فرهنگ متداول زمانه ساخته و پرداخته می‌شود. نباید فراموش کرد طومارهای نقّالی را در مکان‌های عمومی مانند قهوه‌خانه‌ها و برای همهٔ مردم اجرا می‌کردند. بر همین اساس، رعایت ملاحظات اخلاقی و دینی در داستان‌ها، مورد نظر راویان طومار بوده است؛ از سوی دیگر، رستم پهلوانی بی‌مانند است؛ و برای مردم وجود هیچ نوع خدشه و نقصی در اعمال و رفتار قهرمان آرمانی آنان پذیرفتنی نیست. راوی در این داستان از رستم چهره‌ای خویشتن‌دار و اخلاق‌مدار ترسیم کرده است که از پذیرش درخواست تهمینه خودداری و در برابر وسوسه‌های او مقاومت می‌کند. در یکی از روایت‌های مردمی کتاب فردوسی‌نامه ویژگی اخلاق‌مداری رستم به‌طور برجسته نمایان می‌شود؛ تهمینه به خوابگاه رستم وارد می‌شود و با التماس، نسبت به او اظهار عشق می‌کند و فوری خود را در اختیار رستم می‌گذارد؛ امّا رستم مردی تمام‌عیار است و به ناموس میزبان خود خیانت نمی‌کند. در برابر پافشاری‌های تهمینه به ازدواج راضی می‌شود (انجوی شیرازی، ص ۵۹).

www.SID.ir

Archive of SID

راوی مداخله‌گرِ طومار زریری، داستان را قطع می‌کند و به اظهارنظر می‌پردازد. او ارزش‌های اخلاقی روزگار خود را با دوران گذشته مقایسه و رفتار و کردار جوانان روزگار را نقد می‌کند. راوی معتقد است رستم جوان خوش‌سیمایی نبوده است که تهمینه عاشقش شود. زنان از نظر راوی ناقص‌عقل هستند؛ امّا تحتِ‌تأثیر باورها و ارزش‌هایی قرار می‌گیرند که به نژاد، شجاعت و مردانگی، بیشتر از هر چیزی اهمّیّت می‌دهند؛ بدین سبب است که تهمینه برای داشتن فرزندی از نژاد رستم می‌خواهد با او ازدواج کند (دوستخواه، ص ۱۰).

داستانِ رفتن تهمینه بر بالین رستم به قصد پیوند با او و زاده‌شدن فرزندی از تخمهٔ پهلوان، جزو داستان‌هایی است که درون‌مایهٔ آن همواره مورد بحث بوده است. برخی محقّقان معتقدند این ازدواج‌ها مقاصد سیاسی دارند و به‌دست‌آوردن نطفهٔ عامل قدرت از حوزهٔ قدرت بیگانه برای زاده‌شدن فرزند، یگانه انگیزهٔ این ازدواج است؛ زیرا برای غلبه بر قبیلهٔ دشمن باید زنی اغواگر دل پهلوان را برباید و با به‌دست‌آوردن تخمهٔ پهلوانِ قبیلهٔ دشمن، صاحب فرزندی شود که بر قبیلهٔ پدری غلبه کند (مختاریان، ص ۱۶۵ و ۱۷۰). برخی دیگر معتقدند در جماعت بدوی، دوشیزه‌ماندن دختران شرط نبود؛ به همین دلیل، در قصّه‌های قدیم، زن به قصد بچه‌دارشدن با مرد همخوابگی می‌کند و بعد از ازدواج عفیف می‌ماند (مینوی، ص ۱۷).

در طومار زریری، در گزارش این داستان، دلیل پیشنهاد ازدواج از سوی تهمینه به رستم، برای داشتن فرزندی از نژاد رستم است. راوی ضمن تأیید اهمّیّت این کار، جسارت تهمینه را برای چنین اقدامی ستایش می‌کند. راوی از تهمینه چهره‌ای اغفالگرانه برای خواننده ترسیم می‌کند؛ در هر رویدادی که منجر به خلق صحنه‌های درگیری و مبارزهٔ او با جنگاوران و پهلوانان می‌گردد، حریف او عاشقش می‌شود و به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد (دوستخواه، ص ۱۲۶). چنین مسئله‌ای می‌تواند تأکید بر ویژگی زنی باشد که افسونگر است و با نیرنگ، پهلوان قبیلهٔ دشمن را اغفال می‌کند. در همین طومار، رستم پیش از وصلت با تهمینه، به جنگ شاه خجند می‌رود؛ در دژ گرفتار می‌شود و پس از رهایی با تهمینه ازدواج می‌کند. پس از ازدواج رستم و تهمینه، اعیان شهر جشن بزرگی برگزار می‌کنند و مردم در آن جشن شرکت می‌کنند. این کار برای آنها گران تمام می‌شود؛ چون سبب خشم افراسیاب می‌شود (همان: ص ۲۰-۲۴).

۳-۳. تولّد، پرورش و سبب سپاه‌برکشیدن سهراب به ایران

رستم در روایت شاهنامه پس از ازدواج، مهره‌ای به تهمینه می‌دهد و می‌گوید اگر روزگار دختری به تو داد، مهره را به گیسویش ببند و اگر فرزندت پسر بود، مهره را به بازویش ببند (فردوسی، ص۱۲۴).

www.SID.ir

Archive of SID

رستم در طومار زریری، بازوبندی به تهمینه می‌دهد و سفارش می‌کند اگر فرزندشان دختر بود، آن را به گیسوی او بیاویزد و اگر پسر شد، به بازوی او ببندد. رستم به تهمینه می‌گوید اگر من نتوانستم شما را به زابل ببرم، فرزند را روانهٔ ایران کن (دوستخواه، ص ۲۳-۲۴).

در طومار هفت‌لشکر، رستم پس از ازدواج با تهمینه یک هفته در سمنگان می‌ماند و در شهر جشن و شادی برپا می‌شود. رستم سه دانه لعل آبدار به تهمینه می‌دهد (افشاری و مداینی، ص ۱۸۴). در این طومار نقل است که سهراب را به دایه سپردند (همان: ۱۸۴). سپردن سهراب به دایه در روایت‌های دیگر نیامده است. رسمِ سپردن نوزاد به دایه از رسوم اشراف بوده است.

در طومار نقّالی شاهنامه، رستم از آن لعل‌هایی که در بازو دارد، یکی را به تهمینه‌بانو می‌دهد (آیدنلو، ص ۴۵۸).

راوی شاهنامه به خواننده این آگاهی را می‌دهد که فرزندِ تازه‌متولّدشده به رستم و سام و نریمان می‌ماند (فردوسی، ص ۱۲۵). راوی شاید با بیان این مشابهت و تأکید بر اسامی پهلوانان مشهور قصد دارد بر وجهه و جایگاه نوزاد بیفزاید و او را برجسته سازد. سرخ‌رویی و تازگی و طراوت چهرهٔ نوزاد سبب می‌شود تهمینه او را سهراب بنامد. شرح این نام‌گذاری در طومار رستم و سهراب مفصّل است. سهراب به دنیا می‌آید، رستم به دیدنش می‌رود و او را در آغوش می‌گیرد. کودک در آغوش رستم گریه می‌کند. وقتی زال کودک را از رستم می‌گیرد، کودک ساکت می‌شود و می‌خندد. این اتّفاق سه‌بار تکرار می‌شود. راوی با گفتن جملهٔ «مقتول در آغوش قاتل نمی‌توانست تأمّل کند» (دوستخواه، ص ۳۳)، خواننده را از پیشامدهای بعدی آگاه می‌سازد. راوی با این دخالت، پیش‌آگاهی در اختیار مخاطب قرار می‌دهد تا بر مبنای آن ادامهٔ داستان را پیگیری کند. این ماجرا برای تهمینه بازگو شد. تهمینه به قصد کشتن رستم به دنبال او رفت. تیری به سوی رستم پرتاب کرد که به خطا رفت. رستم وقتی مطلب را فهمید، او را نصیحت کرد و برگرداند. پس از آن تهمینه به شهر آمد. برای نوزاد هنوز اسمی معلوم نشده بود. تهمینه کودک را به دریا افکند و هنگام یافتن، چون طفل میان آب چرخ‌زنان به طرف او می‌آمد، پس در حالِ ذوق، فریاد می‌زد: «سوی آب من! سوی آب من!» و او را از آب گرفت و بعد از آن، کودک را «سوی آب» نام نهاد و رفته‌رفته سوی آب، «سهراب» شد. راوی داستان پس از نقل رویداد، این وجه‌تسمیه را بی‌معنی و بی‌جا می‌داند (همان: ۳۴) و این‌گونه هر بار با اظهارنظرهایش، وجود خود را به خواننده اعلام و یادآوری می‌کند.

در داستان شاهنامه، سهراب با خشم از مادر دربارهٔ نام و نشان پدر می‌پرسد. راوی برای نحوهٔ سخن‌گفتن سهراب با مادرش و علّت خشم او، توجیه و توضیحی بیان نمی‌کند. دانستنِ پاسخ این پرسش برای او به‌قدری اهمّیّت دارد که مادرش را به‌خاطر آن به مرگ تهدید می‌کند (فردوسی، ص ۱۲۵).

www.SID.ir

Archive of SID

در طومارِ نقّالیِ شاهنامه، سهراب در پی آگاه‌شدن از نام و نشان پدر است؛ زیرا اگر نامداری، نشان پدر از وی بپرسد، پاسخی برایش نخواهد داشت (آیدنلو، ص ۴۵۸). راوی، سهراب را پهلوانی بی‌رقیب می‌داند که برای حفظ آبرو و غرور باید نام پدر خود را بداند. مادرش در پاسخ می‌گوید تو تخم سام سوار و پسر رستم زال هستی. همان‌گونه که در هنگام تولّدِ سهراب، راوی از شباهتِ او با سام سخن گفته است، این بار هم با اشاره به سام، اهمّیّت و ارزش نسل و نژاد سهراب را یادآوری می‌کند.

در طومار هفت‌لشکر، سهراب خود را متفاوت از قوم مادر می‌داند و ریشهٔ این تفاوت را در نژاد پدر می‌جوید. او دربارهٔ پدر و نسل خود از تهمینه می‌پرسد و برای اینکه مادرش را به بیان حقیقت وادار کند، او را به مرگ تهدید می‌کند. تهمینه نام و نشان پدر و نیای سهراب را می‌گوید و ایرانی‌بودن پدرش را بر وی آشکار می‌سازد (افشاری و مداینی، ص ۱۸۴).

در طومار زریری، پنهان‌کاری تهمینه و نگفتن نام و نشان پدر به سهراب، چندبار تکرار می‌شود. تهمینه از پاسخ‌دادن طفره می‌رود و هربار افراد مختلفی را به‌عنوان پدر به او معرّفی می‌کند، تا اینکه سهراب عاشق دختر افراسیاب می‌شود. افراسیاب به توصیهٔ پیران شیربهای دخترش را کشتن رستم قرار داد. آنها از این طریق می‌خواستند از واکنش سهراب متوجّه بشوند که او می‌داند فرزند رستم است یا نه. سهراب در جواب افراسیاب سوگند یاد کرد رستم را از بین ببرد. سهراب نزد مادرش می‌آید و به او خبر می‌دهد که می‌خواهد به جنگ ایرانیان برود و رستم را از بین ببرد؛ امّا پیش از رفتن می‌خواهد نام و نشان پدر خود را بداند. تهمینه به او می‌گوید که فرزند سهرم است. سهراب این را باور ندارد و به تهمینه می‌گوید مردم تو را زانیّه و من را زنازاده می‌خوانند؛ اگر این‌گونه نیست، بگو چه کسی پدر من است. تهمینه می‌گوید:

> مردم از نژاد تو آگاه نیستند، والّا نژاد هیچ‌کس به مانند تو نیست [...] . پدر تو در دربار شهریار ایران دارای سمت تاج‌بخشی می‌باشد؛ زیرا بانی سلطنت آنان پدر تو است (دوستخواه، ص ۱۶۱- ۱۶۴).

در این روایت، به نیا و اجداد سهراب اشاره نمی‌شود و راوی، تاج‌بخشیِ رستم را به‌عنوان ویژگی برجسته و ارزشمند رستم برای شناساندن او به سهراب برمی‌گزیند. برجسته‌سازی صفت «تاج‌بخشی» رستم به‌گونه‌ای انجام می‌شود که مخاطب دریابد نه‌تنها جایگاه رستم از تاجوری کمتر نیست، بلکه سلطنت متکّی به اوست.

در یکی از روایت‌های فردوسی‌نامه، هنگامی که سهراب بزرگ می‌شود، او را به مکتب می‌فرستند. چون سهراب زورش به بچّه‌های بزرگ‌تر از خودش می‌رسد، به او توهین می‌کنند و بی‌تربیت و بی‌پدر خطابش می‌کنند. سهراب سراغ پدرش را می‌گیرد و به مادرش می‌گوید اگر دربارهٔ نام و نشان پدر راست نگویی، ترا می‌کشم (انجوی شیرازی، ص ۲۸).

www.SID.ir

Archive of SID

در «داستان رستم و سهراب به روایت قوم لک»، سهراب هنگام بازی با همسالان خود به رسم بازی، می‌خواهد کلاه از سر حریف بردارد؛ امّا او سرِ کودک را با کلاه از بدن جدا می‌کند. مادر کودک، هنگام شیون بر جنازهٔ فرزندش می‌گوید از بخت بد ما این بی‌پدر و مادر از کجا آمد که نژادش معلوم نیست (رضایی نورآبادی، ص ۳۵).

۳-۴. رهسپارشدن سهراب به سوی ایران

در داستان شاهنامه، روایت طومار نقّالان و طومار هفت‌لشکر، هدفِ سهراب از لشکرکشی به ایران، دیدنِ پدر و بر تخت‌نشاندن او عنوان شده است. او می‌خواهد پس از پیروزی بر کاووس، توس و گودرز و افراسیاب را از بین ببرد، آن‌گاه ایران و توران را به زیر نگین پدر درآورد (آیدنلو، ص ۴۵۸ و افشاری و مداینی، ۱۳۷۷: ۱۸۵). در طومار زریری، هدف سهراب از رفتن به ایران، کشتن رستم است. سهراب خود را از ترکان می‌داند و می‌خواهد رستم را که دشمن جان و مال ترکان است، از بین ببرد. هنگامی که سهراب از نژاد خود آگاه می‌شود، روحیّه‌اش تغییر می‌کند و دربارهٔ رستم از تهمینه بیشتر می‌پرسد. تهمینه رویدادِ زمان نوزادی سهراب و گریه‌اش را در آغوش رستم تعریف می‌کند و می‌گوید آرزوی من این است که بر رستم چیره شوی و تا هنگامی که او را بر زمین نزده‌ای خود را معرّفی نکنی. راوی تهمینه را ناقص‌عقل می‌داند؛ چون بدون درنظرگرفتن پایان کار، با سخنان تحریک‌کننده، سهراب را به کشتن می‌دهد (دوستخواه، ص ۱۶۴-۱۶۵).

در روایت هفت‌لشکر هنگام روانه‌شدن سهراب به سوی ایران، تهمینه، زنده‌رزم را با سهراب همراه می‌کند تا رستم را به او بشناساند. افراسیاب از شنیدن خبر لشکرکشی سهراب به ایران خوشحال می‌شود و به سهراب نامه می‌نویسد که در صورت کشتن کیکاووس، تو را پادشاه ایران می‌کنم و دختر خود را به تو می‌دهم و از سوی دیگر هومان را مأمور می‌کند تا پدر و پسر همدیگر را نشناسند (افشاری و مداینی، ص ۱۸۵). این طرح نیرنگ و مانع‌تراشی افراسیاب و فرستادن هومان و بارمان به همراه سهراب در طومار زریری نیز آمده است (دوستخواه، ص ۱۶۶).

۳-۵. نبرد هجیر با سهراب

سهراب به سوی ایران لشکر می‌کشد و به دژ سپید می‌رسد. هجیر، نگهبان دژ، وقتی سهراب و سپاهش را دید که به دژ نزدیک می‌شوند، سوار بر اسب به سوی آن‌ها می‌تازد. سهراب و هجیر به نبرد می‌پردازند. پس از مدّتی زد و خورد، سهراب هجیر را از اسب بر زمین می‌زند و می‌خواهد سر او را از تن جدا کند. هجیر از سهراب امان می‌خواهد. سهراب او را اسیر می‌کند و به نزد هومان می‌فرستد (فردوسی، ص ۱۳۲-۱۳۱). در طومار زریری، سهراب هجیر را نزد پیران می‌فرستد و سفارش می‌کند کسی به او جسارت نکند. لشکر هجیر به دژ می‌گریزد. در این طومار از گردآفرید به‌عنوان همسر هجیر نام برده می‌شود. گردآفرید، گژدهم را با جمعی از سواران برای حفظ قلعه در

www.SID.ir

Archive of SID

شاه‌برج‌ها می‌گذارد و خود برای مبارزه با سهراب به میدان می‌تازد (دوستخواه، ص ۱۷۳-۱۷۴). در طومار نقّالی شاهنامه، دیده‌بانِ قلعهٔ سفید هجیر پسر گودرز است. او پدر گردآفرید و گژدهم است. وقتی پسر گودرز علامت سپاه سهراب را می‌بیند، از قلعه بیرون می‌آید. سهراب سر راه پسر گودرز را می‌گیرد و از او نام و نشانش را می‌پرسد. او جواب می‌دهد هجیر دلاور نامدارم و آمده‌ام که سر تو را جدا کنم و برای شاه کاووس بفرستم. سهراب به حرف پسر گودرز می‌خندد و نیزه بر کمربند او می‌زند، از زین اسب، او را بر زمین می‌زند و دست‌بسته نزد هومان و بارمان می‌فرستد. گردآفرید وقتی از گرفتاری پدر خبردار می‌شود، سوار بر اسب از قلعه بیرون می‌آید (آیدنلو، ص ۴۶۰). در هفت‌لشکر، هنگامی که هجیر، سپاه سهراب را می‌بیند بر اسب سوار می‌شود و از قلعه بیرون می‌آید. سهراب از او می‌پرسد کیستی که به‌تنهایی نزد من آمده‌ای و هجیر خود را هجیر بن گودرز معرّفی می‌کند و می‌گوید آمده‌ام که سر تو را از تن جدا سازم. این سخنِ هجیر بر طبع سهراب گران می‌آید و نیزه‌ای بر کمربند او می‌زند که هجیر از پشت اسب به زیر می‌افتد. سهراب دستور می‌دهد دست و گردن او را ببندند (افشاری و مداینی، ص ۱۸۶).

۳-٦. نبرد گردآفرید و سهراب

پس از گرفتارشدن هجیر، گردآفرید به میدان می‌آید و با سهراب به نبرد می‌پردازد. پس از زد و خورد و مبارزه، سهراب به او نزدیک می‌شود:

چو آمد خروشان به تنگ اندرش　　بجنبید و برداشت خود از سرش

(فردوسی، ص ۱۳۳)

آرای گوناگونی دربارهٔ معنی مصراع دوم وجود دارد. برخی معتقدند گردآفرید کلاه‌خودش را برداشت، سر و موی خویش را برهنه کرد تا سهراب متوجّه شود که او زن است (خطیبی، ص ۵۵؛ مینوی، ص ۱۵ و یاحقی، ص ۹۴) و به این وسیله، سهراب از اسیرکردن او منصرف شود (رستگار فسایی، ص ۱۲۶). برخی محقّقان نیز معتقدند مقصود شاعر در این مصراع آن است که سهراب کلاه‌خود را از سر گردآفرید برمی‌دارد (شعار و انوری، ص ۱۰۰ و جوینی، ص ۱۲۹-۱۳۰). اکبری مفاخر با استخراج موارد همسان با این نبرد در متن شاهنامه، معنای مصراع را چنین می‌داند:

سهراب پیچید و کلاه‌خود را به نشانهٔ پیروزی از سر گردآفرید برداشت (ص ۱۳۳).

تا سهراب بداند که او مرد نیست. نگارندهٔ طومار زریری در بخشی که مربوط به دیدار گردآفرید و سهراب است، ابیات شاهنامه را نقل کرده است و همان داستان شاهنامه در طومار هم نقل شده است (دوستخواه، ص ۱۷٦). در روایت هفت‌لشکر این‌گونه آمده است که دختر گژدهم به میدان می‌آید و سهراب نیزه‌ای بر کمر او می‌زند. دختر بر زمین می‌افتد. سهراب، خُود از سرش برمی‌دارد و می‌خواهد او را با خود به سپاه توران ببرد. گردآفرید می‌گوید:

www.SID.ir

Archive of SID

ای دلاور، خود بر سر من بگذار که مردمان می‌بینند که من دخترم، باعث بدنامی تو می‌شود؛ اولی آن است که با من به پای قلعه آیی و من پیش‌تر داخل شوم و درِ قلعه را باز کنم (افشاری و مداینی، ص ۱۸۶).

گردآفرید، سهراب را می‌فریبد و به در قلعه برمی‌آید و خطاب به سهراب می‌گوید:

ای جوان خود را آزار مده که این قلعه را به تو نمی‌دهند، الحال راست گفتند که ترکان ناقص‌العقل‌اند؛ مرا گذاشتی، حال می‌خواهی مرا به دست آوری؟ (همان، ص ۱۸۶).

در طومار نقّالی شاهنامه وقتی گردآفرید از گرفتاری پدر خبردار می‌شود، بر اسب می‌نشیند و به پیش سپاه توران می‌رود. نعره می‌کشد و حریف می‌طلبد. گردآفرید، سهراب را تیرباران می‌کند و سهراب سپر بر سر می‌کشد و به سوی او اسب می‌راند. گردآفرید نیزه به دست می‌گیرد و سهراب، نیزه به نیزهٔ او می‌زند. نیزهٔ گردآفرید می‌شکند. سهراب کلاه از سر دختر برمی‌دارد و گیسوی او نمودار می‌شود. سهراب، دختر را می‌گیرد و می‌گوید:

دیگر از دست من خلاصی نداری. دختر روی خود را به سهراب نمود گفت ای دلاور حالا دست از من بدار که این خبر شهرت نکند که مردم می‌گویند که سهراب به یک دختر ایرانی جنگ خود را برابر کرد» (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۴۶۱).

۳-۷. نامهٔ کاووس به رستم و طلبیدنش به جنگ

در شاهنامه، کاووس به رستم نامه می‌نویسد و او را از لشکرکشی تورانیان و سهراب آگاه می‌سازد و از رستم می‌خواهد بی‌درنگ برای مقابله با دشمن حرکت کند. گیو نامه را به رستم می‌رساند. رستم از او می‌خواهد آن روز را بماند و روز بعد به درگاه کاووس بروند. این درنگ چهار روز طول می‌کشد. روز چهارم رستم و گیو به دربار می‌روند. شاه برآشفته می‌شود و به طوس فرمان می‌دهد رستم و گیو را بر دار کند (فردوسی، ص ۱۴۶-۱۴۱).

در طومار زریری، کاووس دو بار به رستم نامه می‌نویسد؛ رستم پس از خواندن نامهٔ نخست، از خدمات خود و خاندانش به دولت و ملّت ایران طیّ سالیان بسیار یاد می‌کند و روزی را یادآوری می‌کند که در چمنِ نوذری، طوس در مقابل دوست و دشمن به او تهمت خیانت زده بود. رستم پاسخ را به زنگه می‌دهد و از او می‌خواهد به شاه گوشزد کند که برای او دیگر نامه ننویسد؛ چون در جنگ شرکت نخواهد کرد، حتّی اگر ایران ویران شود (دوستخواه، ص ۱۸۴-۱۸۵). بار دوم، هنگامی است که گیو نعش شیراوژن، عم رستم را به زابل می‌برد که در جنگ با ترکان کشته شده است و نامهٔ دومِ کاووس را به رستم می‌دهد. رستم به رفتن رضایت می‌دهد. بعد از آن، ماجرای رفتن رستم به درگاه شاه و رویدادهای مرتبط با آن، همان روایتی است که در شاهنامه آمده است. در طومار نقّالی شاهنامه رفتن گیو به زابل برای خبردارکردن رستم و توقّف او در آنجا به اصرار رستم یک ماه طول می‌کشد. پس از یک ماه به درخواست گیو روانه می‌شوند (آیدنلو، ص ۴۶۲). در هفت‌لشکر هم به درنگ یک‌هفته‌ای رستم در رفتن به خدمت کاووس اشاره شده است (افشاری و مداینی، ص ۱۸۷).

www.SID.ir

Archive of SID

مدّت زمان تعلّل رستم برای رفتن به بارگاه کاووس در طومارها بیش از آن است که در شاهنامه آمده است. راویان طومارها با طولانی‌ترکردن زمان درنگ رستم، شاید خواسته‌اند بی‌باکی قهرمان مورد علاقهٔ مردم را با بی‌توجّهی او به درخواست کاووس نشان دهند و عواقب سرپیچی او از فرمان شاه را خطرناک‌تر جلوه دهند. در طومارها، سرپیچی رستم از فرمان کاووس حالتی کینه‌توزانه دارد و برای تلافی تهمت خیانتی است که به او زده بودند.

۳-۸. رفتن رستم به لشگرگاه سهراب

تهمتن جامهٔ ترک‌وار می‌پوشد. در نزدیکی حصار صدای ترکان را می‌شنود و وارد دژ می‌شود. سهراب را می‌بیند که بر تختی نشسته و زنده‌رزم، هومان و بارمان را در کنار او می‌بیند. زنده‌رزم برای انجام کاری شایسته (ضروری) بیرون می‌آید، رستم را می‌بیند و از او می‌خواهد در روشنایی چهره‌اش را نمایان کند (فردوسی، ص ۱۵۵-۱۵۴).

در طومار زریری هنگامی که رستم مخفیانه به نزدیکی سپاه ترکان می‌رود، سهراب را می‌بیند که مانند گرشاسب روی تخت نشسته و زنده‌رزم وسط خیمه، رو به سهراب و پشت به در خیمه نشسته است (دوستخواه، ص ۲۳۱). راوی با تفسیری که از این رویداد دارد، خواننده را به این نتیجه، باورمند می‌سازد که کشته‌شدن زنده‌رزم می‌توانست اتّفاق نیفتد؛ اگر رستم از حضور او در سپاه سهراب آگاه می‌شد. قضاوت‌های راوی در جهت توجیه اعمال رستم است. اشارهٔ راوی به دخالت و تأثیر قضا در رخدادها برای دورکردن اشتباه و خطا از رستم است. در روایت طومار نقّالی شاهنامه، رستم در پشت خیمهٔ سهراب قرار می‌گیرد و خیمه را سوراخ می‌کند. سهراب را می‌بیند که در طرف راستش زنده‌رزم و در طرف چپش هومان و بارمان نشسته‌اند. زنده‌رزم از بارگاه بیرون می‌آید و متوجّه حضور رستم می‌شود و بر رستم بانگ می‌زند تا خود را معرّفی کند. رستم مُشتی بر مهرهٔ گردن زنده‌رزم می‌زند و او می‌میرد (آیدنلو، ص ٤٦٤). در هفت‌لشکر، رستم شبانه به میان تورانیان می‌رود. سهراب را بر تخت طلایی می‌بیند که زنده‌رزم و هومان و بارمان در کنار او نشسته‌اند. زنده‌رزم ناگهان بیرون می‌آید و سیاهی را می‌بیند. رستم برای نجات خود، او را می‌کشد (افشاری و مداینی، ص ۱۸۹).

۳-۹. رویارویی رستم و سهراب

سهراب به تلافی کشته‌شدن زنده‌رزم بر خیمهٔ کاووس می‌تازد و میخ‌های خیمه‌گاه را می‌کند. کاووس فرمان می‌دهد تا رستم را به یاری بخوانند و طوس به رستم از این حمله آگهی می‌دهد (فردوسی، ص ۱۶۸-۱۶۹). در طومار زریری، رستم هنگامی که با سهراب روبه‌رو می‌شود، از او می‌خواهد نامش را بگوید و علّت تاختن بر خرگاه شاه را از او می‌پرسد. سهراب پس از معرّفی خود می‌گوید شب گذشته یک ایرانی خالوی من را به قتل رسانده است (دوستخواه، ص ۲۳۸). راوی

www.SID.ir

Archive of SID

توضیح می‌دهد اگر سهراب به رستم گفته بود خالوی من، زنده‌رزم را کشته‌اند، خودش کشته نمی‌شد (همان: ۲۳۸). رستم به سوی سهراب می‌آید و به او قانون جنگ را یادآوری می‌کند که تا دستور طبل جنگ داده نشود، نباید حمله کرد. وقتی سهراب می‌پرسد: تو رستمی؟ رستم می‌اندیشد این جوان را از رستم ترسانده‌اند و شاید به او فهمانده باشند با کشتن رستم ایران را تسخیر می‌کند؛ پس نام خود را نمی‌گوید تا اگر به دست سهراب کشته شود، سهراب از ترس رستم جرئت ادامهٔ جنگ را نداشته باشد (همان: ۲۳۹). راوی گاه برای اعمال رستم، علّتی متفاوت با شاهنامه ذکر می‌کند که اغلب برای پررنگ‌کردن وجههٔ پهلوانی و میهن‌دوستی اوست.

رستم و سهراب به نبرد می‌پردازند. هنگامی که از نبرد خسته می‌شوند، رستم به سوی سپاه توران می‌تازد و سهراب نیز به لشکر ایران حمله می‌برد. رستم برای محافظت از کیکاووس به سمت سپاه ایران بازمی‌گردد. سهراب نیز به میان سپاهیان خود برمی‌گردد و از هومان و سران لشکر نام و هویّت کسی را که به سوی آنها هجوم آورد، جویا می‌شود. هیچ‌کدام جواب درستی به سهراب نمی‌دهند؛ چون بردنِ نام رستم قدغن شده بود (همان: ۲۴۷).

در طومار هفت‌لشکر هنگامی که سهراب با رستم روبه‌رو می‌شود، همان کسی را می‌بیند که مادرش نشانی‌های او را داده بود؛ خندان به رستم می‌گوید: گمان دارم که تو رستم دستان هستی. رستم می‌گوید: من رستم نیستم، رستم در زابل است و هنوز نیامده است (افشاری و مداینی، ص۱۹۱). در طومار نقّالی شاهنامه، سهراب نشانه‌هایی را که تهمینه از رستم داده، در حریفش دیده است و باتوجّه‌به شباهت ظاهری رستم و خودش احساس می‌کند هم‌نبردش رستم است؛ امّا هومان به او اطمینان می‌دهد که حریفش رستم نبوده است (آیدنلو، ص ۴۷۰).

در طومار زریری عبارت‌های روایت از زبان رستم، بیانگر دیدگاه منفی نسبت به زن است؛ وقتی رستم جان خود را در خطر می‌بیند، از روی نیرنگ می‌خندد. به سهراب می‌گوید: به نظر من مربّی و مشوق تو یا زن بوده، یا مردی که ابداً در فکر نام و ننگ نبوده است یا خواسته‌اند تو را به بدنامی زبانزد خلق کنند یا مربّی گفته است و خودت متحمل نشده‌ای! قانونِ کُشتی دوبار است و تو یک‌بار من را بر زمین زدی (همان: ۲۵۷).

۳-۱۰. مرگ سهراب

پس از آنکه رستم، سهراب را بر زمین می‌زند و پهلوی او را می‌شکافد، راز آشکار می‌شود و رستم درمی‌یابد فرزند خود را کشته است. سهراب پیش از مرگ دربارهٔ سپاه ترکان توصیه‌هایی به رستم می‌کند؛ از او می‌خواهد از جنگ با آن‌ها صرف‌نظر و در حقّشان نیکی کند (فردوسی، ص ۱۸۸).

در طومار زریری، سهراب وصیّت می‌کند کسی به ترکان صدمه‌ای نزند، هجیر را که در دژ اسیر کرده است، آزاد کنند. همچنین سفارش می‌کند اسب و سلاحش را اسکندر برای تهمینه ببرد تا

www.SID.ir

Archive of SID

مادرش با دیدن لباس و سلاح فرزندش تسکین پیدا کند (دوستخواه، ص ۳۵۱-۳۵۲). سهراب در آخرین لحظه هم به فکر نجات سپاه ترکان است و خود را مسئول جان آنان می‌داند. سپس از رستم می‌خواهد هجیر را برهاند. سهراب از اینکه هجیر، از نشان‌دادن رستم خودداری کرده است، او را نفرین می‌کند. سخنان اندوه‌باری از زبان سهراب نقل می‌شود که بزرگیِ مصیبت و جنبهٔ تراژیک داستان را برجسته‌تر می‌کند (همان: ۳۵۲).

در شاهنامه پس از مرگ سهراب، رستم جنازهٔ فرزند را به زابلستان می‌برد. در شاهنامه راوی همان‌گونه که در هنگام به دنیا آمدن سهراب او را به سام مانند کرده بود، بار دیگر در هنگام مرگ این همانندی را یادآوری می‌کند. سهراب را در تابوت نهاده و به زابلستان می‌برند. در آنجا رستم سرِ تابوت را می‌گشاید و تنِ فرزندش را به نامداران می‌نماید. سپس با دیبای زرد او را می‌پوشاند، سر تابوت را محکم می‌کند و برایش دخمه می‌سازد (فردوسی، ص ۱۹۸). ساختن دخمه برای سهراب در طومارها نیز بازگو شده است (دوستخواه، ص ۳۵۶). در طومار نقّالی شاهنامه، راوی به دخمهٔ شاهواری اشاره می‌کند که سهراب را پس از غسل‌دادن و کفن‌کردن، در آن قرار می‌دهند (آیدنلو، ص ۴۷۳). رستم تا چهل روز بر سر دخمه مجاور می‌شود تا اینکه زال او را به خانه می‌آورد (افشاری و مداینی، ص ۱۹۶).

رستم به وصیّتِ سهراب از خون ترکان می‌گذرد؛ امّا نقش گجستهٔ هومان و بارمان را در این ماجرا از یاد نمی‌برد. در طومار نقّالی شاهنامه رستم به هومان و بارمان پیام می‌فرستد و آن‌ها را حرام‌زاده خطاب می‌کند (آیدنلو، ص ۴۷۲) و در هفت‌لشکر، سخن‌گفتن سپاهیانش را با هومون ویسه (هومان) ممنوع می‌کند (افشاری و مداینی، ص ۱۹۵).

۴. نتیجه

راوی در روایت‌های داستان رستم و سهراب، بر همه‌چیز احاطه دارد؛ هنگامی که در طومار نقّالی دست به بازسازی داستان حماسی می‌زند، شخصیّت قهرمان محبوب را مطابق پسند خود و مخاطبانش بازسازی می‌کند. برای برانگیختن حس همدردی یا انزجار نسبت به شخصیّت‌های داستان، جزئیّات بیشتری به رویدادها می‌افزاید و از صفت‌ها و عبارت‌های ارزش‌گذاری استفاده می‌کند.

راویِ شاهنامه رویدادها را به‌طور مؤجز نقل می‌کند و دربارهٔ حالت روحی و درونی شخصیّت‌های داستان به خواننده آگاهی می‌دهد. صفات و ویژگی‌های مثبت تهمینه در شاهنامه، بیانگر دیدگاه مثبت راوی دربارهٔ اوست؛ امّا در طومار زریری، دیدار ناگهانی تهمینه و رستم پیش از گم‌شدن رخش، بیانگر آن است که حضور تهمینه پیش از آنکه اغواگرانه باشد، برای طرح‌ریزی رویدادهایی است که به جنگ میان دو سرزمین منجر شود.

www.SID.ir

Archive of SID

هدف رستم از رفتن به سمنگان، در طومار مرشد عبّاس زریری، شکار و یافتن غذا عنوان شده است و هیچ اشاره‌ای به حالت روحی رستم ندارد. راوی در این طومار، جزئیّات بیشتری از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری رستم برای شناساندن بیشتر شخصیّت او در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. در این طومار، راوی فارغ از طرح اصلی داستان رستم و سهراب در شاهنامه، دربارهٔ شخصیّت‌ها و حوادث داستان اظهارنظر می‌کند یا اطّلاعی به شنونده می‌دهد.

در طومارها، به سبب مکان اجرا و مخاطبان نقّالی، کنشِ شخصیّت بر مبنای پسند جامعه و فرهنگ متداول زمانه ساخته و پرداخته شده است؛ یعنی رعایت ملاحظات اخلاقی و دینی در داستان‌ها، مورد نظر راویان بوده است. راویان در طومارها و روایت‌های مردمی، اغلب برای چراییِ پرسش سهراب دربارهٔ نام و نشان پدر خود، انگیزه و علّتی فراهم می‌کنند تا حسّ همدلی مخاطب با سهراب را برانگیزانند و برای رفتارش توجیه منطقی داشته باشند.

نگاه راوی به زن در شاهنامه با روایت طومارها متفاوت است؛ صفات و ویژگی‌هایی که راوی در شاهنامه برای گردآفرید و تهمینه نقل می‌کند، بیانگر جایگاه و ارزش و اندیشمندی آنان است؛ امّا در روایت‌ها با عبارت‌هایی نظیر ناقص‌عقل یا فریب‌کاری با نگاهی منفی به زن روبه‌رو هستیم. نوع نگاه راوی در طومارها دربارهٔ پیوند رستم و تهمینه، عمدتاً مبتنی بر این اندیشه است که اهل سمنگان و به‌طور کلّی تورانیان، برای نابودی رستم طرح و برنامه دارند؛ اگر هم از اغفالگری تهمینه سخن رفته است، بر این اساس است.

راوی در طومارهای نقّالی، از نظر خصلت، راوی دخالتگر است و افکار و انگیزه‌های شخصیّت‌ها را قضاوت می‌کند؛ یعنی راوی، دانای کلّی است که به‌طور مکرّر داستان را قطع می‌کند و به داوری دربارهٔ شخصیّت‌ها و حوادث داستان می‌پردازد. به‌شکل نامحدودی از رویدادها، شخصیّت‌ها، احساسات و گفتار و افکار آن‌ها آگاه است. راوی به رستم صبغهٔ مذهبی می‌بخشد و از این طریق او را مؤیّد به تأیید دینی می‌نماید.

راویان دربارهٔ نبرد گردآفرید و سهراب، در تمام روایت‌ها یک نگاه دارند و آن مبتنی بر غلبهٔ نیرنگ گردآفرید بر جنبهٔ جنگاوری اوست؛ یعنی جنگ را کار زنان نمی‌دانند.

نوع نگاه راویان به درخواست کاووس از رستم برای آمدن به نبرد سهراب و درنگ و تأخیر رستم در اجرای فرمان پادشاه، یکسان است و بیانگر بی‌نیازی رستم به قدرت پادشاه است؛ امّا قدرت و جایگاه پادشاهی به وجود رستم وابسته است.

نگاه راویان روایت‌های مختلف داستان رستم و سهراب، مبتنی بر تقدیرباوری است؛ اتّفاقات مختلف داستان را بر مبنای سرنوشت مقدّر توجیه می‌کنند و نقش اختیار را در انجام کارها کم‌رنگ می‌پندارند.

www.SID.ir

Archive of SID

منابع

آهنگرنژاد، جلیل و علی حیدری، «تحلیل بیتی از رستم و سهراب بر مبنای روایت نقّالان و شاهنامهٔ کردی»، پژوهشنامهٔ ادب حماسی، س ۱۳، ش ۲٤، ص۱۳-۲۸، ۱۳۹٦.

آیدنلو، سجاد، طومار نقّالی شاهنامه، به‌نگار، تهران ۱۳۹۱.

اخوّت، احمد، دستور زبان داستان، فردا، چاپ سوم، اصفهان ۱۳۹۲.

افشاری، مهران و مهدی مداینی، هفت‌لشکر: طومار جامع نقّالان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۷.

اکبری‌مفاخر، آرش، «بپیچید و برداشت خود از سرش»، پاژ، س ۱، ش ۱، ص ۱۳۳-۱۴۲، ۱۳۸۷.

انجوی‌شیرازی، ابوالقاسم، فردوسی‌نامه، علمی، تهران ۱۳۶۹.

بی‌نیاز، فتح‌اللّه، درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی، افراز، تهران ۱۳۹٤.

پناهی، نعمت‌اللّه، «روایت نقّالان از داستان رستم و سهراب»، کاوش‌نامه زبان و ادبیّات فارسی، س ۱۷، ش ۳۳، ص ۲۲۵-۲۴۸، ۱۳۹۵.

جوینی، عزیزاللّه، داستان رستم و سهراب: از دست‌نویس موزهٔ فلورانس، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۲.

چتمن، سیمور، «نقطهٔ دید»، گزیدهٔ مقالات روایت، ویراستهٔ مارتین مکوئیلان، ترجمهٔ فتّاح محمّدی، مینوی‌خرد، چاپ دوم، تهران ۱۳۹۵.

خطیبی، ابوالفضل، «نگاهی تازه به برخی بیت‌های داستان رستم و سهراب»، دیهیم هفتاد: مهرنامهٔ استاد دکتر محمّدجعفر یاحقی، سخن، ص۵۳-۶۴، تهران ۱۳۹۷.

دوستخواه، جلیل، داستان رستم و سهراب: روایت نقّالان، نقل و نگارش مرشدعبّاس زریری، توس، تهران ۱۳٦۹.

دیویدسون، الگا، شاعر و پهلوان در شاهنامه، ترجمهٔ فرهاد عطایی، تاریخ، تهران ۱۳۷۸.

راستی‌پور، مسعود، «نگاهی دیگر به خطبهٔ داستان رستم و سهراب»، آینهٔ میراث، س ۱۸، ش ٦٦، ص ۹۵-۱۲۲، ۱۳۹۹.

رستگار فسایی، منصور، حماسهٔ رستم و سهراب، جامی، تهران ۱۳۷۳.

رضایی دشت‌ارژنه، محمود و بهاره اللّه‌بخش‌زاده، «نقد و بررسی نارسایی‌های موجود در پیرنگ داستان رستم و سهراب»، ادبیّات پهلوانی، س ۲، ش ۱، ص ٤۷-۷۳، ۱۳۹٤.

رضایی‌نورآبادی، علی‌عبّاس، «رستم و سهراب به روایت قوم لک»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، س ۲۲، ش ۲، ص ۳٤-۳۷، ۱۳۸۷.

ریمون-کنان، شلومیت، روایت داستانی: بوطیقای معاصر، ترجمهٔ ابوالفضل حرّی، نیلوفر، تهران ۱۳۸۷.

سرکاراتی، بهمن ، «پری: تحقیقی در حاشیهٔ اسطوره‌شناسی تطبیقی»، دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، س ۲۳، ش ۹۷-۱۰۰، ص ۱-۳۲، ۱۳۵۰.

شعار، جعفر و حسن انوری، غم‌نامهٔ رستم و سهراب از شاهنامهٔ فردوسی، قطره، چاپ پانزدهم، تهران ۱۳۷۵.

فردوسی، شاهنامه، چاپ جلال خالقی‌مطلق، ج ۲، روزبهان، ۱۳۶۹ تهران.

فلاح، غلامعلی، «تأملی در دو بیت نخست داستان رستم و سهراب»، مطالعات و تحقیقات ادبی، س ۳، ش ۱۰-۱۳، ص ۴۷-۶۰، ۱۳۸۵.

ـــــــــ و نرجس افشاری، «تحلیل داستان رستم و سهراب براساس نظریّهٔ روایت‌شناسی کلود برمون»، پژوهشنامهٔ نقد ادبی و بلاغت، س ۵، ش ۱، ص ۵۱-۷۱، ۱۳۹۵.

www.SID.ir

Archive of SID

فلودرنیک، مونیکا، درآمدی بر روایت‌شناسی، ترجمهٔ هیوا حسن‌پور، خاموش ، تهران ۱۳۹۹.
کزّازی، میرجلال‌الدّین، از گونه‌ای دیگر: جستارهایی در فرهنگ و ادب ایران، مرکز، تهران ۱۳۶۸.
لوته، یاکوب، مقدّمه‌ای بر روایت در ادبیّات و سینما، ترجمهٔ امید نیک‌فرجام، مینوی‌خرد، تهران ۱۳۸۸.
محمّدی، علی و نوشین بهرامی‌پور، «تحلیل داستان رستم و سهراب براساس نظریه‌های روایت‌شناسی»، ادب پژوهی، س ۵، ش ۱۵، ص ۱۴۱-۱۶۸، ۱۳۹۰.
مختاریان، بهار، «تهمینه (تهمیمه) کیست؟»، نامهٔ فرهنگستان، س ۹، ش ۳۵، ص ۱۷۹-۱۵۰، ۱۳۸۶.
مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش: در مرگ و رستاخیز، خوارزمی، چاپ ششم، تهران ۱۳۷۰.
موسوی، سیّدکاظم و همکاران، «بررسی عنصر کشمکش در داستان رستم و سهراب»، نثرپژوهی ادب فارسی، س ۱۶، ش ۳۴، ص۳۳۱-۳۵۱، ۱۳۹۲.
مینوی، مجتبی، داستان رستم و سهراب از شاهنامه، بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳۵۲.
هرمن، دیوید، عناصر بنیادین در نظریّه‌های روایت، ترجمهٔ حسین صافی، نی، تهران ۱۳۹۳.
یاحقّی، محمّدجعفر، سوگنامهٔ سهراب، توس، تهران ۱۳۶۸.

www.SID.ir